

داد با این همه افتادگی ام / نان و آبی که خورم و آشامم»

حس غریبی بهم می‌گوید شعری که خواند قافیه‌ها و قالبش یک مشکلی داشت. ضمناً این شعر به گوشم آشنا نیست. می‌گویم علی این شعر احتمالاً مال درس‌های بعدی است. بی‌نوا اشتباه خوانده! احمد آقا ناگهان می‌گوید: «این‌ها که درس نیست شما می‌خوانید افتادگی‌ام خسی فلان بیسار، از ما بچه که بودیم کلّ بوستان و گلستان را امتحان می‌گرفتند. ببینید من هنوز هم حفظم:

[جهان متّفق بر الهیتش / فرو مانده از کنه ماهیتش] ^{۱۸}

[به درگاه لطف و بزرگیش بر / بزرگان نهاده بزرگی ز سر] ^{۱۹}

پرستار امرش همه چیز و کس / بنی‌آدم و مرغ و مور و مگس»

علی ذوق‌زده شده جهت اظهار فضل می‌گوید: «این شعرها^{۳۲} را همگنان بلدند توی کتاب ما هم هست تازه شما به ترتیب نخواندی» احمد آقا از بن جان ناراحت می‌شود و با فغان^{۱۴} می‌گوید «بسند است. مرا با شما کار نیست.»^{۲۰} و با خودش زمزمه می‌کند:

[«کیست آن صورتگر ماهر که بی تقلید غیر / این همه صورت برد بر صفحه هستی به کار»] ^{۲۱}

و موقع خواندن شعر با انگشت‌هایش به صورت آهنگین به فرمان ضربه می‌زند و جلوی مدرسه ترمز می‌کند. پیاده می‌شویم کمی دیر شده. می‌دویم توی مدرسه. برگه‌ها را می‌گذارند جلویمان همه جا آرام می‌شود و دیگر صدایی نمی‌آید. اوّل برگه نوشته:

یک صبح پر از صدا
